

نگاه

عادت مسئله‌گشایی

جوادلگزیان

مسئله‌گشایی رویکردی اساسی برای حل مسائل زندگی واقعی است، روشی جدید که پیوسته می‌تواند ما را به سوی راه‌حل‌های قابل قبول و قابل اجرا هدایت کند. روشی که می‌آموزد مسئله‌گشا بدن فقط یک توانایی نیست، بلکه عاداتی است تماماً فکری. عادت‌ی که افراد را وامی‌دارد تا بهترین خصوصیات خود را آشکار کنند و به شیوه‌های مثبت جهان را شکل دهند. مسئله‌گشایان واقعی به جای پذیرفتن وضعیت موجود، می‌کوشند پیوسته بر جهان پیرامونشان تأثیر بگذارند.

کن واتانابه پژوهشگر ژاپنی با سال‌ها تجربه مشاوره راهبردی در شرکت‌های بین‌المللی در کتاب «آشنایی با روش مسئله‌گشایی» با نگاه ویژه به ضرورت آموزش به جوانان تأکید دارد، مسئله‌گشایی توانایی یا استعدادی نیست که محدود شود به کمی شانس؛ در واقع مهارت و عادت‌ی است که می‌توان آن را آموخت. این کتاب ما را با اصول روش مسئله‌گشاییی از طریق بررسی سه نمونه آشنا می‌کند: عشاق، گروه موسیقی جدیدی که تلاش می‌کند تعداد تماشاگرانش را افزایش دهد؛ جان، نوجوان سرزنده و زړنگ در آرزوی ساختن انیمیشن، که می‌خواهد اولین کامپیوترش را بخرد؛ و کیوی، فوتبالیست مشتاق که در جست‌وجوی بهترین مدرسه فوتبال حرفه‌ای در برزیل است. همچنین در این کتاب جعبه ابزاری پر از تکنیک‌های تأییدشده مسئله‌گشایی در اختیار خواننده کتاب قرار خواهد گرفت.

در نگاه کن واتانابه مسئله‌گشایی روندی است که می‌توان آن را به چهار مرحله تقسیم کرد: ۱. درک وضعیت موجود؛ ۲. تشخیص علت اصلی مسئله؛ ۳. طرح‌ریزی یک برنامه قابل اجرا؛ ۴. اجرای برنامه تا آنجا که مسئله حل شود و در صورت لزوم اعمال اصلاحات. این چهار مرحله باهم‌اند و از هیچ‌کدام نمی‌توان صرف‌نظر کرد. پیش از آنکه بخواهیم گره مسئله‌ای را باز کنیم، اول از همه باید درک کنیم که مسئله‌ای وجود دارد. دوم اینکه تشخیص علت اصلی مسئله کفایت نمی‌کند. بلکه باید خوب به این فکر کنیم که چگونه می‌شود گره مسئله را گشود و بعد از آن واقعا اقدام‌های لازم را برای حل مسئله به عمل آورد. باید توجه داشت حتی اگر مسئله‌ای که با آن مواجهیم بزرگ و پیچیده باشد، باز هم می‌توانیم موفق به حل آن شویم به شرطی که یاد بگیریم چگونه آن را به اجزاء کوچک‌تر، یعنی به مسئله‌هایی که بتوانیم از عهده حل آنها برآیم، تقسیم کنیم.

در اینجا مثال واتانابه بسیار شایسته توجه است که مسئله‌گشایی این آمیزه تفکر و عمل را با کار یک پزشک مقایسه می‌کند: این روند خیلی شبیه کاری است که پزشکشان برای درمان بیماران انجام می‌دهند. وقتی ناخوش می‌شویم و نزد پزشک می‌رویم، آنان چه می‌کنند؟ معمولاً در ابتدا چند سؤال درباره نشانه‌های بیماری می‌پرسند، بعد دمای بدن را اندازه می‌گیرند. ممکن است دستور انجام آزمایش خون یا عکس‌برداری هم بدهند. در واقع آنان برای تشخیص علت بیماری، نخست اطلاعاتی جمع‌آوری و سپس آنها را تحلیل می‌کنند. تنها پس از تشخیص بیماری است که تصمیم می‌گیرند چه تجویز کنند. این تجویز می‌تواند داروی سرماخوردگی باشد یا جراحی. واتانابه سپس سراغ گروه عشاق می‌رود. تعداد نفرات کمی به کنسرت‌های عشاق می‌آیند و این گروه می‌خواهد بداند چرا افراد شرکت‌کننده اندک‌اند و گروه در این باره چه می‌تواند انجام دهد. در اینجا پچه‌های گروه دست به کار می‌شوند و از مکانیسم درخت منطق استفاده می‌کنند. درخت منطق ابزار بسیار خوبی برای مسئله‌گشایی است. این درخت درواقع یک ابزار کمکی بصری است که به هنگام شناسایی علت‌های اصلی احتمالی یک مسئله فکر کردن به مجموعه متنوعی از راه‌حل‌ها به کار می‌آید. نکته مهم برای کشیدن یک درخت منطق مفید، خرد کردن یک مسئله به چند موضوع است بی‌آنکه چیزی از قلم بیفتد. و سپس جمع‌کردن موضوعات مشابه در یک شاخه است. برای مثال اعضای گروه عشاق ابتدا سؤال کردند که آیا افراد از برگزاری کنسرت مطلع بوده‌اند و سپس با راه و خیر مسیر فکری خود را ریل‌گذاری کردند. در حرکت بعدی آنها علاقه به موسیقی یا یک آهنگ خاص را بررسی کردند و آنگاه به صورت گروهی مسائل را روی کاغذ آوردند و با بررسی راه‌حل‌ها اقدامات لازم را طراحی کردند.

در گام بعد از جان می‌گویید که می‌خواهد انیمیشن بسازد اما اول باید کامپیوتر بخرد. جان برای کشیدن درخت منطق با مسئله اصلی شروع کرد؛ چگونه می‌توانم طرف شش ماه یک کامپیوتر ایدل دست دوم پانصد داری بخرم. بی‌آنکه از دیگران پول قرض بگیرم؟ بعد ازساختن اول را به دو بخش افزایش درآمد و کاهش مخارج تقسیم کرد. سپس جان به این فکر کرد که چگونه می‌تواند درآمدش را افزایش دهد؛ آن را هم دو شاخه کرد: گرفتن پول از دیگران و کسب درآمد به اتکای خود. در بخش کاهش مخارج، جان هزینه‌هایش را به سه دسته سرگرمی، خوراک و نوشابه، و سایر چیزها تقسیم کرد... از جان می‌آموزیم هرچه هدف مشخص‌تر باشد، نقشه عمل هم بیشتر مشخص می‌شود. پس وقتی هدفی را در نظر می‌گیریم، عادت کنیم از خودمان بپرسیم: به‌طور مشخص چه چیزی را می‌خواهم به دست بیاورم؟ چه موقع آن را می‌خواهم؟ و چه شرط‌هایی برای رسیدن به آن دارم؟

در بخش سوم با کیوی همراه می‌شویم که می‌خواهد از بین مدرسه‌های فوتبال برزیل یک مدرسه را انتخاب کند. در مسیر ارزیابی با کیوی همراه می‌شویم و از او یاد می‌گیریم که در مرحله اول کمتر نگران مشکلات باشیم و بیشتر به کارهایی فکر کنیم که می‌توانند مسا را به اهداف نزدیک کنند، و بعد به‌طور واقعی اقدام کنیم. دوم آنکه با دیگران مشورت کنیم. مجبور نیستیم به تنهایی از هر چیزی سر درآوریم. دنبال اطلاعاتی بگردیم که کمک کند در زمان معینی بهترین تصمیم را بگیریم. سوم روند فکرت کردن و نتایجی که می‌گیریم را به چالش بکشیم. از خودمان بپرسیم که چه جنبه‌هایی مثبت و چه جنبه‌هایی منفی‌اند؟ در نظر گرفتن تمام جنبه‌های مثبت و منفی کدام گزینه جذاب‌تر است؟ آیا معیارهای ارزش‌گذاری من صحیح هستند؟

در نهایت واتانابه معتقد است مسئله‌گشایی وقتی آسان است که بدانیم چگونه یک هدف مشخص در نظر بگیریم، بفهمیم چگونه باید به آن هدف برسیم و آن را تا آخر دنبال کنیم، و آماده باشیم، ضمن بررسی پیشرفت‌ها اگر لازم باشد نقشه را تغییر دهیم. اگر مسئله‌گشایی را بر اثر خود به عادت تبدیل کنیم، خواهیم توانست اکثر استعادهایمان را به کار بگیریم و زندگی را به اختیار درآوریم. آنگاه نتنها می‌توانیم مسائل خودمان، که مسائل مدرسه، محیط کار و جامعه را حل کنیم و شاید حتی بتوانیم گرهی از مسائل جهان بگشاییم.



چکیده: مقاله حاضر این‌طور استدلال می‌کند که دوگانه‌انگاری (dualism) متافیزیکی سخت‌گیرانه میان اهورامزدا و اهریمن (مفهومی که معمولاً به زرتشتی‌گری نسبت داده می‌شود)، ریشه در تعالیم زرتشت ندارد، بلکه به‌واسطه دگرگونی‌های الهیاتی، نهادی و روان‌شناختی متأخر پدید آمده است. کهن‌ترین لایه‌های «اوستا»، به‌ویژه گاتاها، نشانی از دو موجود جاودان مخالف یکدیگر ندارند، بلکه هستی‌شناسی اخلاقی متمرکز بر آشا به‌عنوان اصل حقیقت، نظم و فهم‌پذیری را نشان می‌دهند. در چنین چهارچوبی اهورامزدا حاکمی نیست که بر فرمان‌ترانش حکم براند، بلکه دانای کل و نگهبان اشاست. زندگی اخلاقی بر پایه تشخیص، انتخاب و مسئولیت استوار است، و از طریق مهر، به‌معنی پیمان، تعامل و مراقبت، در روابط انسانی ریشه می‌دواند. دکتین مشهور دو روح (two spirits) درباره موجودات متافیزیکی مستقل نیست، بلکه به گرایش‌های اخلاقی متضاد می‌پردازد. شُر از نیروی کیهانی بیرونی نمی‌آید، بلکه از فریب انسانی، قضاوت نادرست و ترک حقیقت سرچشمه می‌گیرد. شخصیت‌پردازی متأخر انگره مینو (Angra Mainyu) یا اهریمن با تثبیت اقتدارگرایی روحانی و حکومت امپراتوری هم‌زمان می‌گردد، و جابه‌جایی مسئولیت اخلاقی از کنشگری انسانی به سوی دشمنی متافیزیکی را ممکن می‌سازد. این دگرگونی، کار نظام‌های اقتدارگرای مبتنی بر اطاعت را تسهیل نمود، و توجیه الهیاتی برای اجبار و خشونت فراهم آورد.

این مقاله با بررسی بینش اخلاقی اصیل زرتشت، به شکلی از یکتایی اخلاقی می‌پردازد که در آن، قداست هیچ مصونیتی به ارمغان نمی‌آورد، اقتدار همیشه پاسخ‌گوست، و شر هیچ حاکمیتی فراتر از کنش انسانی ندارد. بنابراین، تعلیمات زرتشت الهیاتی مبتنی بر ترس یا جنگ نیست، بلکه اخلاقی مطالبه‌گر مسئولیت، تشخیص و عدالت رابطه‌مند است که در جهان مدرن ضرورت به شمار می‌رود.

آشا، هستی‌شناسی اخلاقی

آشا در گاتاها به‌عنوان اصل بنیادین واقعیت آمده است. این مفهوم بر حقیقت، نظم راستین، انسجام و فهم‌پذیری اخلاقی دلالت دارد. آشا نه شی، است، و نه صفت ثانوی الوهیت. این مفهوم از اقتدار پیشی می‌گیرد و حکمت را امکان‌پذیر می‌سازد. واقعیت فهم‌پذیر می‌شود، چراکه با آشا ساختار یافته است، و کنش اخلاقی از آن‌رو ممکن می‌گردد که انسان‌ها می‌توانند خود را با آن هم‌سو سازند.

اهورامزدا حاکمی خودسر نیست که فقط فرمان بدهد، بلکه دانای کل و نگهبان اشاست. اقتدارگرایی مشروعیت خود را نه از نیروی قهری، نه از نسب، و نه از جایگاه نهادی، بلکه از هم‌سویی با حقیقت می‌گیرد. چنین نظامی واقعیت اخلاقی را برتر از قدرت قرار می‌دهد، و اقتدار را به‌شروط، موقتی و پاسخ‌گو می‌سازد. در این چهارچوب، حقیقت آن چیزی نیست که قدرت می‌گوید، بلکه آن چیزی است که قدرت باید به آن پاسخ بگوید.

اهورامزدا و پیمان به‌جای فرمان

زرتشت اهورامزدا را توان‌مندی مطلق نمی‌داند، بلکه به‌عنوان حکمت عرضه می‌کند. رابطه الهی-انسانی در گاتاها گفت‌وگویی و پیمان‌محور است، نه اقتدارگرایانه. انسان‌کنشگر اخلاقی قادر به تشخیص، انتخاب و مسئولیت دانسته می‌شود. زرتشت اطاعت جدا از فهم را موعظه نمی‌کند. او مخاطبش را به قضاوت، وجدان و تأمل راستین فرامی‌خواند.

به‌کارستن مهر از طریق سخن راستین، مراقبت از زندگی، پاسداری از آسیب‌پذیران و مسئولیت متقابل است. زندگی اخلاقی نه پیروی از قواعد تحمیلی، بلکه مشارکت در نظم اخلاقی زنده است. چنین ساختاری جایی برای اطاعت کورکورانه باقی نمی‌گذارد. اقتدار تنها تا آن جا اقناع‌کننده است که راستین باقی بماند.

دو روح، گرایش‌های اخلاقی

بند شمشه‌ور سِناسای سسی‌ام اغلب به‌عنوان گواهی بر دوگانه‌انگاری متافیزیکی آغازین خوانده شده است. بررسی دقیق‌تر زبانی و زمینه‌ای تفسیری متفاوت ارائه می‌کند. «دو روح» نه دو موجود کیهانی مستقل، بلکه گرایش‌های اخلاقی متضاد یا شیوه‌های آگاهی‌بخشی متضاد هم هستند.

یکی از این گرایش‌ها با آشا و کنش زندگی‌بخش هم‌سو می‌گردد. گرایش دیگر با دُرُوج هم‌راستاست، که فریب، تحریف و بی‌نظمی دانسته می‌شود. تأکید همیشره بر انتخاب است. انسان‌ها فراخوانده می‌شوند تا میان این گرایش‌ها تشخیص بدهند، و یکی را از طریق اندیشه، سخن و کنش انتخاب کنند.

زرتشت بدون اهریمن

اخلاق پیش از دوگانه‌انگاری

دکتر کمال آذری، ترجمه مهدی فیروزی



تصویری خیالی از زرتشت آذری با زغال

بنابراین، شر از سوی نیرویی بیرونی بر بشریت تحمیل نمی‌گردد، بلکه از قضاوت نادرست، خودفروبی و ترک ارادی حقیقت سرچشمه می‌گیرد. ناکامی اخلاقی از درون انسان می‌آید، نه از تقدیر کیهانی.

پدیدارشدن اهریمن در دوره سازرتشتی

در گاتاها شخصیت انگره مینو (اهریمن) به‌عنوان دشمن کیهانی خودآیین پرداخته نشده است. این پدیده به‌تدریج در لایه‌های الهیاتی متأخر، به‌ویژه در دوره‌های هخامنشی و ساسانی، شکل می‌گیرد. این تحول با تثبیت اقتدار روحانی، اداره امپراتوری و نیاز به یکدستی دکتربنی هم‌زمان می‌شود.

با دگرگون‌سازی دُرُوج از حالتی اخلاقی به دشمنی متافیزیکی، در واقع مسئولیت شر از کنش انسانی به تقابل کیهانی تبدیل شد. چنین تبدیلی کارکردهایی متعدد داشت. مسئولیت اخلاقی را کاهش می‌داد، پیچیدگی اخلاقی را ساده‌سازی می‌کرد، و توجیه الهیاتی برای اجبار، تنبیه و خشونت فراهم می‌آورد که به‌عنوان دفاع در برابر نیرویی بیرونی معرفی می‌شد.

اهریمن، در این معنا، نه پیشی نبوی، بلکه اختراعی روحانی است که با نیازهای نهادی شکل گرفته است. با نسبت‌دادن خطای اخلاقی به چیزی بیرون از انسان و تقدیس اطاعت، پایه‌های اقتدارگرایی استوار می‌شود.

بیرون افکنی روان‌شناختی و نیاز به ارباب شر

آفرینش اربابی برای شر، نیاز روان‌شناختی عمیقی را ارضا می‌کند. مواجهه با ظرفیت درونی برای بی‌رحمی، سلطه و فریب، اضطراب اخلاقی پدید می‌آورد. بنابراین، وقتی شر را به بیرون از خود منتقل می‌کنیم، می‌توانیم بدکاری را بپذیریم، بدون اینکه مسئولیت کاملش را برعهده بگیریم. شر به چیزی بدل می‌گردد که روی انسان اثر می‌گذارد، نه چیزی که انسان انتخاب می‌کند. این دگرگونی آسودگی اخلاقی می‌آورد، و در عین حال خشونت را ضروری، پاک‌کننده یا دفاعی عنوان می‌کند. وقتی شر بیرون قرار می‌گیرد، خشونت دیگر ناکامی اخلاقی نیست، بلکه وظیفه است. مسئولیت در ضرورت حل می‌شود. این مکانیسم روان‌شناختی توضیح می‌دهد چرا دوگانه‌انگاری متافیزیکی برای نهادهایی که قدرت را به‌کار می‌گیرند، جذاب است.

مهر، مرکز اخلاقی نظم

مهر تجسم پیمان، اعتماد، تعامل و عدالت رابطه‌مند است. در بنیش زرتشت، آشا ساختار واقعیت را شکل می‌دهد، و مهر آن ساختار را در روابط انسانی پایدار می‌سازد. نظم اخلاقی از طریق مسئولیت متقابل حفظ می‌گردد، نه از طریق ترس، تنبیه یا اطاعت کورکورانه.

در واقع، با نهادهی‌شدن الهیات، مهر روزبه‌روز مفهومی آیینی‌تر گشت، و به حاشیه رانده شد، درحالی‌که دوگانه‌انگاری متافیزیکی پیشتازی کرد. این تبدیل دگرگونی قاطعی را به نمایش می‌گذارد. اخلاق رابطه‌مند مبتنی بر مراقبت و تعامل با نظام‌های مبتنی بر اطاعت جایگزین گردید که به سوی وفاداری و اجبار گرایش داشتند. زندگی اخلاقی دیگر از طریق مسئولیت پایدار نمی‌ماند، بلکه با اقتدارگرایی شکل می‌گرفت.

دُرُوج پس از یزدان و خطر اقتدارگرایی تقدیس‌شده

بینشی متمایز در کیهان‌شناسی اخلاقی ایرانی می‌گوید خطر دُرُوج پس از صعود اخلاقی شدت می‌یابد. در این مرحله، دُرُوج دیگر نه آشوب، بلکه نظمی با نام‌گذاری

دعوت به اسطوره

درواقع دعوتی است برای خواندن اسطوره‌ها و بازشناسی جلوه‌های اسطوره در زندگی روزمره ما.
بیرلین معتقد است از سال‌های دهه ۱۹۸۰ تا به امروز، علاقه عمومی به اسطوره مدام رو به افزایش بوده و نسل جدید اسطوره را دوباره کشف کرده است. او استقبال عمومی از کتاب‌های جوزف کمبل و روایت تلویزیونی حماسه مهابهارت توسط پیتر بروک را شاهی بر این ادعا می‌داند. همچنین به مطالعات گسترده در زمینه اسطوره و اسطوره‌شناسی اشاره می‌کند که عمده آنها به زبانی نوشته شده که برای همه قابل فهم نیست و ازاین‌رو سعی دارد در این کتاب برای مخاطبی بنویسد که ازقضا چندان به اسطوره فکر نکرده و درباره آن نخوانده است.
بیرلین فصل اول کتاب را با عنوان «دعوت به اسطوره» با نقل قولی از رابرت جی. اینگرسول آغاز می‌کند: «زندگی درهای است، میان قله‌های خدایان و انسان‌ها چیست؟/ امواجی بی‌شمار در مقابل هر یک/ از رودی جاودانه/ این امواج ما را به هوا می‌برند/ بر ما غلبه می‌کنند/ و ما رفته می‌شویم».

عطف

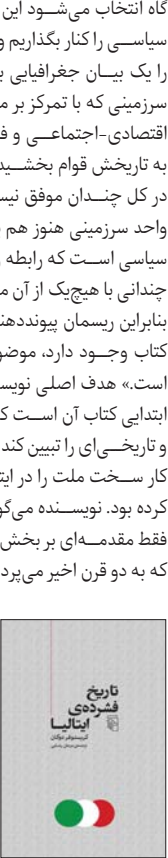
تاریخ چهل‌تکه ایتالیا

شرق: «تاریخ فشرده ایتالیا» عنوان کتابی است از کریستوفر دوکان که با ترجمه مرجان رضایی در نشر مرکز منتشر شده است. در آغاز کتاب درباره ایتالیا این توضیحات داده شده که این کشور از زمان شکل‌گیری‌اش در سال ۱۸۶۱ کوشیده نظام سیاسی کارآمد و حس هویت ملی مطمئنی را به وجود آورد. بر این اساس، کتاب «تاریخ فشرده ایتالیا» که از دوران سقوط امپراتوری روم در غرب تا امروز را مورد توجه قرار داده، توجه خاصی به دشواری‌هایی دارد که ایتالیا در دو قرن اخیر برای شکل دادن به یک دولت-ملت با آن مواجه بوده است.

کتاب در فصل‌های ابتدایی‌اش به موانع جغرافیایی و فرهنگی وحدت این کشور پرداخته است و قرون متمادی چندپارگی سیاسی این شبه جزیره را از قرن ششم به بعد بررسی کرده است. زمانی که ایتالیا در ۱۸۵۹-۱۸۶۰ بیشتر از سر تصادف تا به شکل برنامه‌ریزی‌شده یکپارچه شد، حاکمان جدید ایتالیا کوشیدند بر این چندپارگی به‌ارت‌رسیده غلبه کنند. هدف «تاریخ فشرده ایتالیا» این است که تاریخ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این کشور را درهم بزند و تأکید ویژه‌اش بر تابوب برنامه‌های مادی‌گرا و آرمان‌گرا برای شکل‌دادن به یک دولت-ملت است.

نویسنده این کتاب، کریستوفر دوکان، متخصص مشهور تاریخ معاصر ایتالیا است که در سال ۱۹۵۲ متولد شد و در سال ۲۹۱۵ درگذشت. دوکان در شهر کوچکی در نزدیکی لندن به دنیا آمد و علاقه‌اش به ایتالیا از دوران نوجوانی آغاز شد و پیش از ورود به دانشگاه در سفری طولانی با موتورسیکلتش تمام این کشور را درنوردید. دوکان پس از این وارد کالج مرتون دانشگاه آکسفورد شد و در ۱۹۷۹ در درجه ممتاز در رشته تاریخ فارغ‌التحصیل شد و پس از آن یک سال در ایتالیا زندگی کرد. او دکترای تاریخ خود را در ۱۹۸۵ از دانشگاه آکسفورد گرفت. از ۱۹۸۷ به تدریس در دانشگاه ردینگ پرداخت و در ۲۰۰۲ استادتمام تاریخ معاصر ایتالیا در این دانشگاه شد. تز دکترای دوکان با عنوان «فاشیسم و مافیا» در ۱۹۸۹ تبدیل به کتاب شد و انتشارش او را به شهرتی جهانی رساند. کتاب «تاریخ فشرده ایتالیا» پرخواننده‌ترین اثر دوکان به شمار می‌رود که در سال ۱۹۹۵ منتشر شد. خود دوکان در پیشگفتار این کتابش اشاره کرده که کتاب تاریخی با این حجم درباره ایتالیا نمی‌تواند ادعای اصالت یا جامعیت داشته باشد. ازاین‌رو او قصد داشته که بررسی‌اش مختصر و درعین‌حال پیرامون تحولات شبه‌جزیره از زمان رومیان به بعد روشنگر باشد. یکی از مشکلاتی که نویسنده می‌گوید در چنین کاری با آن مواجه است، به هم مرتبط‌کردن موضوعات مختلف است: «این کشور از سال ۱۸۶۱ موجودیت یافته است، و به بیان دقیق‌تر تاریخش از آن هنگام آغاز می‌شود، نه پیش‌تر. تا قبل از آن تاریخ این شبه‌جزیره لحاف چهل‌تکه‌ای از ایالاتی بود که هرکدام تاریخ و سنت خود را داشتند. راه‌حلی که گاه انتخاب می‌شود این است که روایت سیاسی را کنار بگذاریم و در عوض ایتالیا را یک بیان جغرافیایی ببینیم. واحدی سرزمینی که با تمرکز بر موضوعات وسیع اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی می‌توان به تاریخش قوام بخشید. اما این شیوه در کل چندان موفق نیست چون آن واحد سرزمینی هنوز هم یک واحد ملی-سیاسی است که رابطه روشن با طبیعی چندانی با هیچ‌یک از آن موضوعات ندارد.

بنابراین ریسمان پیوندهنده‌ای که در این کتاب وجود دارد، موضوع ملت‌سازی است.» هدف اصلی نویسنده در دو فصل ابتدایی کتاب آن است که موانع طبیعی و تاریخی‌ای را تبیین کند که پس از ۱۸۶۰ کار سخت ملت را در ایتالیا بسیار دشوار کرده بود. نویسنده می‌گوید این دو فصل فقط مقدمه‌ای بر بخش اصلی کتاب‌اند، که به دو قرن اخیر می‌پردازد.



تاریخ فشرده ایتالیا
کریستوفر دوکان
ترجمه مرجان رضایی
نشر مرکز